

نشریه ادبیات تطبیقی

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال ۷، شماره ۱۳، پاییز و زمستان ۱۳۹۴

بررسی تطبیقی گسست رابطه اضافی در دستور زبان عربی و فارسی

(علمی - پژوهشی)

لیلا جمشیدی*^۱

زینب حسینی^۲

چکیده

اصطلاح گسست رابطه اضافی، به معنای جدا کردن مضاف از مضاف‌الیه و خارج کردن یک ترکیب از صورت و حالت اضافی است و از آن جهت آن را گسست یا فک اضافه نامیده‌اند، که مضاف از مضاف‌الیه جدا و از حالت ترکیبی خارج می‌گردد. این عمل، در دستور زبان عربی و فارسی، قابل اجرا و دارای کاربرد و مورد استفاده اهل دو زبان است.

هدف از این مقاله، دست‌یابی به نقاط مشترک و تفاوت‌های میان این دو زبان در موضوع فک اضافه است؛ لذا، از نوع توصیفی - تحلیلی و استنباطی با رویکردی تطبیقی است.

از رهاورد پژوهش حاضر می‌توان به این مهم دست یافت که فک اضافه، در هر دو زبان شیوه‌های مخصوص به خود را دارد و بنا به علل مختلفی صورت گرفته‌است. هرچند به نظر می‌رسد که این علت‌ها و روش‌ها در دو زبان عربی و فارسی، در برخی موارد با هم اشتراک دارند؛ می‌توان چنین استنباط کرد که هیچ‌کدام متأثر از دیگری نبوده‌است.

واژه‌های کلیدی: اضافه، گسست اضافی، فک اضافه، نحو عربی، دستور زبان فارسی.

^۱ - استادیار گروه عربی دانشگاه پیام نور: ljamshidi53@gmail.com

^۲ - کارشناس ارشد زبان و ادبیات عربی

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۳/۴/۳۱ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۷/۲۶

۱- مقدمه

رابطه اضافه هم در زبان عربی و هم در زبان فارسی، از جمله قوانین دستوری مهم و پرکاربرد است که جایگاه ویژه‌ای در نحو هر دو زبان دارد. در پی آن، فک و گسست اضافه و قطع رابطه معمول میان مضاف و مضاف‌الیه نیز امری رایج و شناخته‌شده است که اهمیت ویژه‌ای در میان نحویان هر دو زبان عربی و فارسی دارد.

مقاله حاضر، پژوهشی با محوریت فک اضافه در دستور زبان‌های عربی و فارسی است که هدف اساسی آن، یافتن موارد اشتراک و افتراق دو زبان در زمینه گسست رابطه اضافه است و در آن، با نگاهی تطبیقی از روش توصیف، تحلیل و استنباط بهره گرفته شده‌است.

۱-۱- بیان مسئله

فن دستوری فک اضافه، با جداسازی مضاف از مضاف‌الیه، ترکیب اضافی را از حالت اصلی خود خارج می‌سازد و به این ترتیب، حالت و نقش تازه‌ای را می‌پذیرند.

فک اضافه که به روش‌های مختلفی انجام می‌پذیرد، در هر دو زبان عربی و فارسی امری متداول است و قوانین مخصوص به خود را دارد. علت‌ها، شیوه‌ها و قوانین گسست رابطه اضافه در دو زبان، امری مهم و قابل تأمل است که با توجه به تأثیرپذیری متقابل عربی و فارسی، شایسته بررسی و تحقیق است؛ لذا، یافتن این موارد و همچنین تأثیر و تأثر دو زبان در این زمینه، مورد توجه قرار می‌گیرد.

در اینجا این مسئله قابل طرح است که آیا زبان عربی و فارسی که در موضوعات بسیاری با هم اشتراک دارند، در این زمینه نیز با هم نقاط مشترک دارند و آیا متأثر از هم عمل کرده‌اند؟ یا آنکه هیچ‌گونه تأثیرپذیری از دیگری نداشته و مستقل از هم بوده‌اند؟

۱-۲- پیشینه تحقیق

همان‌گونه که ذکر شد، با بررسی‌های انجام شده، پژوهشی که به موضوع فک اضافه در زبان عربی و فارسی به صورت مجزا پرداخته و امر تطبیق بین آنها را انجام داده‌باشد، یافت نشد؛

تنها پژوهش دکتر جلیل تجلیل، به موضوع فک و فصل اضافه در زبان فارسی پرداخته و دکتر منصوره زرکوب نیز اشاراتی کوتاه به آن داشته‌است. این در حالی است که مقاله حاضر، پژوهشی تطبیقی در زمینه فک اضافه میان دو زبان عربی و فارسی است که روش‌ها، دلیل‌ها و وجوه تفارق و تشابه آن را در دو زبان مورد بررسی قرار داده‌است.

۱-۳- ضرورت و اهمیت تحقیق

هرچند در کتاب‌های نحوی و دستوری به صورت مجزا و کوتاه به موضوع اضافه و فک آن پرداخته شده‌است، در هیچ کدام، مباحث مربوطه، به صورت یک جا و کامل جمع‌آوری نشده‌است. هم‌چنین پژوهش قابل توجهی که این موضوع را به شکل تطبیقی در دو زبان مورد بررسی قرار داده‌باشد، انجام نگرفته و جای آن در ادبیات تطبیقی خالی به نظر می‌رسد؛ لذا جمع‌آوری مباحث مربوط به هر دو زبان، به صورت یک جا و در یک پژوهش و هم‌چنین مقایسه بین آنها امری لازم است که در این مقاله به آن پرداخته شده‌است.

۲- بحث

اضافه در لغت، به معنای نسبت دادن چیزی به چیز دیگر است (أضاف الشيء إليه: ضمّه، أسنده أو نسبه). (ن.ک: مصطفی و همکاران، ۱۴۲۶: ۵۴۷)، در اصطلاح نیز به معنای نسبت دادن اسمی به اسم دیگر است، به گونه‌ای که اسم دوم (مضاف‌الیه) جای‌گزین تنوین یا نون تشبیه و جمع در اسم اول (مضاف) می‌گردد و به همین جهت است که حذف تنوین، نون تشبیه و جمع اسم مضاف واجب می‌شود. (ن.ک: ابن هشام الأنصاری، بی تا: ۱۰). حذف تنوین مضاف مانند: «غلامٌ زیدٌ» در «غلامٌ لزیدٌ» و حذف نون مانند: «غلامی زیدٌ» در «غلامین لزیدٌ».

ابن هشام انصاری می‌گوید: دلیل وجوب حذف تنوین از مضاف، این است که تنوین بر انفصال دلالت می‌کند در حالی که رابطه اضافه بر اتصال دلالت دارد؛ لذا جمع بین این دو غیر ممکن است. (همان: ۱۱) در رابطه اضافه، مضاف هم‌چنین مجرد از «ال» می‌آید، چرا که «ال» نشان‌دهنده معرفه بودن اسم است و اضافه نیز در معرفه کردن اسم کاربرد دارد. در نتیجه، اگر

بگوییم: «الغلام زید» دو نشانه از نشانه‌های تعریف، در مضاف جمع شده است و این امر، جایز نیست. (ن.ک: محیی‌الدین عبدالحمید، ۱۹۶۳: ۲۵۵) اضافه در زبان عربی به دو دسته می‌شود:

۲-۱- اضافه معنوی

اضافه‌ای را معنوی (محض) گویند که حداقل جزء یکی از موارد زیر باشد:

- مضاف، صفت نباشد مانند «غلام زید».
- مضاف، صفت باشد ولی به معمولش اضافه نشده باشد؛ مانند «والله خالق السموات». خالق، اسم فاعل در معنای ماضی است پس در «السموات» عمل نمی‌کند. (ن.ک: ابن عقیل، ۱۳۸۴: ۴۴)
- در اضافه معنوی، آوردن «ال» بر مضاف جایز نیست و این، به آن دلیل است که هم «ال» به معرفه بودن اشاره دارد و هم خود رابطه اضافه؛ در نتیجه، اگر بگوییم «الغلام زید»، برای مضاف دو نشانه تعریف بیان شده است و چنین امری جایز نیست. (ن.ک: محیی‌الدین عبدالحمید، ۱۹۶۳: ۲۵۵)

فایده اضافه معنوی، تعریف و یا تخصیص مضاف است؛ به این ترتیب که اگر مضاف‌الیه، معرفه باشد، مضاف نیز معرفه می‌شود؛ مانند «جاءنی غلام زید». در صورت نکره آمدن مضاف‌الیه، رابطه اضافه جهت تخصیص (یعنی کم کردن شرکا و اختصاص حکم به شخص یا گروهی خاص) برقرار شده است؛ مانند: «جاء غلام رجل». در این مثال، «غلام امرأة» از حکم خارج شده و حکم، تنها به «غلام رجل» اختصاص می‌یابد؛ یعنی، تنها «غلام رجل» آمده است، پس رابطه اضافه، مجموعه را کوچک تر کرده است.

برخی از نحویان، اضافه معنوی را به سه نوع تقسیم کرده و بر این اعتقادند که در اضافه معنوی، یکی از سه حرف: «فی، من، ل» در تقدیر است. به این ترتیب که:

- اگر مضاف‌الیه، ظرف زمان یا مکان برای مضاف باشد، حرف «فی» را در تقدیر می‌گیریم؛ مانند: (بل مکر اللیل والنهار) (سبأ: ۳۳)، به تقدیر: «مکر فی اللیل» یا: «الحسین شهید کربلاء»؛ به تقدیر: «شهید فی کربلاء».

اما اکثر نحوی‌ها، معنای «فی» را در رابطه اضافه رد کرده‌اند. این دسته از نحویان اضافه معنوی را شامل دو قسم می‌دانند. این گروه که اکثریت نحویان را دربرمی‌گیرد، بر این اعتقادند که اضافه معنوی، تنها به دو معنای «ل» و «من» بوده و غیر از این دو، معنای دیگری، برای آن وجود ندارد. آنها معتقدند، کسانی که قائل به معنای «فی» هستند، در اشتباه‌اند، چرا که «فی» در مجاز، همان معنای «ل» را در خود دارد؛ مانند: (بل مکر اللیل والنهار) (سبأ: ۳۳)، به تقدیر: «مکر لللیل». (ن. ک: ابن هشام الأنصاری، بی تا: ۲۶)

- اگر مضاف‌الیه، کل و مضاف، بخشی از آن کل باشد (بعض) و همچنین مضاف‌الیه، صلاحیت خبر واقع شدن برای مضاف را داشته‌باشد، رابطه اضافه را به معنای «من» می‌گیریم مانند: «هذا خاتمُ حدید» که «حدید»، کل و «خاتم»، جزیی از آن است و «حدید» صلاحیت خبر واقع شدن برای «خاتم» را داراست؛ پس می‌توان گفت: «الخاتم حدید»؛ در نتیجه، چنین رابطه اضافه‌ای، حرف جر «من» را در تقدیر داشته‌است.

- رابطه اضافه می‌تواند در معنای «لام» باشد؛ مانند: «یدُ زید»، «غلامُ عمرو» و «ثوبُ بکر». به تقدیر: «یدُ لزید»، «غلامُ لعمرو» و «ثوبُ لبکر».

۲-۲- اضافه لفظی

اگر مضاف، صفتی باشد که به معمولش اضافه شود، آنگاه اضافه را اضافه لفظی می‌نامند؛ مانند: «ضارب زید» که مضاف، یعنی «ضارب»، صفتی (اسم فاعل) است که به معمول (مفعول) خود، یعنی «زید»، اضافه شده‌است زیرا اصل آن، به این صورت بوده‌است: «هذا ضارب زیداً». بر این اساس، «غلام زید»، اضافه لفظی محسوب نمی‌گردد چرا که مضاف، صفت نیست.

همچنین، «خالق السموات» و «زید مضروب عمرو» نیز جزء اضافات لفظی نیست. «السموات» و «عمرو» در نقش مضاف‌الیه، هیچ کدام به‌عنوان معمول مضاف خود، یعنی «خالق» و «مضروب»، نیست و در این جمله‌ها، تنها نقش آنها نقش مضاف‌الیهی است. پس باید گفت که در این دو مثال، مضاف به معمول خود اضافه نشده‌است؛ لذا، جزء اضافات لفظی محسوب

نمی‌شوند و این، به آن دلیل است که اسم فاعل و اسم مفعول در اضافه لفظی، باید دلالت بر حال و یا آینده داشته باشند، چرا که اگر به معنای ماضی (مانند باری الوجود)، استمرار (مانند حامی العشیره) و یا اسم موصوف (مانند کاتب القاضی و مملوک الأمير) به کار برده شوند؛ اضافه را معنوی می‌نامند. در دو مثال «خالق السموات» و «زید مضروب عمرو»، «خالق» و «مضروب»، بر زمان گذشته دلالت دارند؛ لذا، اضافه معنوی به شمار می‌آیند و «السموات» و «عمرو»، تنها نقش مضاف‌الیه را می‌پذیرند.

منظور از صفت نیز اسم فاعل، اسم مفعول (در زمان حال یا آینده)، صفت مشبیه و افعال تفضیل است؛ البته در تعریف اضافه لفظی، گفته شده است: اضافه‌ای است که انفصال و تنوین را در تقدیر به همراه خود دارد. (ن.ک: ابن جنی، ۱۹۸۵: ۱۳۶)

دخول «ال» بر مضاف، در اضافه لفظی جایز است با این شرط که یا مضاف‌الیه دارای «ال» باشد؛ مانند: «الضارب الرجل» یا آنچه مضاف‌الیه به آن اضافه شده است، دارای «ال» باشد؛ مانند: «زید الضارب رأس الجانی». در رابطه با مضاف مثنی یا جمع مذکر سالم، وجود این شرط لازم نیست؛ به این معنا که در اضافه لفظی، اگر مضاف، مثنی یا جمع مذکر سالم باشد، دخول «ال» بر آن بلا مانع است، حتی اگر مضاف‌الیه بدون «ال» آمده باشد؛ مانند: «هذان الضاربا زید» و «هؤلاء الضاربو زید».

نکته دیگر آنکه اضافه لفظی، افاده تعریف و یا تخصیص نمی‌کند و تنها فایده آن، تخفیف در کلام است، چرا که در اضافه لفظی، تقدیر، انفصال در لفظ است و نه در معنا.

تخفیف لفظی، در یکی از این موارد اتفاق می‌افتد:

- در لفظ مضاف: که در این صورت، تنوین حقیقتاً حذف می‌شود؛ مانند «ضارب زید» و یا حکماً مانند «حوّاج بیت الله». از دیگر موارد تخفیف لفظی در لفظ مضاف، حذف نون تشبیه و جمع است؛ مانند «ضاربا زید» و «ضاربو زید».

- در لفظ مضاف الیه: با حذف ضمیر و استتار آن در صفت؛ مانند: «القائم الغلام» که اصل آن «القائم غلامه» بوده است.

- هم در لفظ مضاف و هم در لفظ مضاف الیه؛ مانند «زید قائم الغلام» که اصل آن «زید قائم غلامه» بوده است. (ن.ک: عبدالرحمن الجامی، ۱۹۸۳: ۱۲-۱۳)

۲-۳- گسست رابطه اضافی در عربی

همان گونه که در تعریف اضافه آمد، پس از اسناد مضاف به مضاف الیه، رابطه‌ای میان این دو برقرار شده و آنها را به هم متصل می‌نماید؛ لذا، گفته می‌شود که رابطه اضافه، بر اتصال میان مضاف و مضاف الیه دلالت دارد. با وجود این، جداسازی و ازین بردن رابطه میان آنها، امری ممکن و قابل اجراست. این عمل را «فک اضافه» می‌نامند و در هر دو زبان عربی و فارسی، کاربرد دارد.

۲-۳-۱- گسست رابطه اضافی در اضافه لفظی

از آنجا که در اضافه لفظی، مضاف به معمول خود اضافه می‌شود و انفصال را در تقدیر به همراه خود دارد، برای گسست رابطه میان آنها، کافی است مضاف و مضاف الیه را به حالت و نقش اولیه خود بازگردانیم. در این صورت، مضاف، نقش اصلی خود (عامل بودن) را می‌گیرد و مضاف الیه نیز به نقش اولیه خود (معمول بودن) بازمی‌گردد؛ مانند «مررتُ برجلٍ ضاربٍ زیدٍ غداً» که بعد از انفصال، به صورت «مررتُ برجلٍ ضاربٍ زیداً غداً» نوشته می‌شود. همچنین، جمله «مررتُ برجلٍ حسنٍ الوجه» بعد از فک اضافه، به صورت «مررتُ برجلٍ حسنٍ وجهه» نوشته می‌شود و نیز در مثال «یا سارقَ اللیلۃِ أهلَ الدارِ»، بعد از فک اضافه، باید گفت «یا سارقاً اللیلۃِ أهلَ الدارِ». (ن.ک: الرضی، ۱۹۸۷: ۲۱۹)

۲-۳-۲- گسست رابطه اضافی در اضافه معنوی

در اضافه معنوی نیز مانند اضافه لفظی، رابطه میان مضاف و مضاف الیه، قابل گسست است و در هر سه نوع آن، یعنی معانی «مِن»، «لِ» و «فِی» به کار می‌رود.

۲-۳-۱- گسست رابطه اضافی به معنای «من»

در اضافه به معنای «من»، پس از گسست رابطه، مضاف الیه یکی از نقش‌های بدل یا عطف بیان را پذیرفته و یا اینکه حرف جر «من» ظاهر می‌گردد؛ مانند «ثوبٌ خَزٌّ» که تبدیل به «ثوبٌ من خَزٌّ» می‌شود. همچنین اگر مضاف الیه، نکره باشد، نصب آن به‌عنوان حال یا تمییز، جایز خواهد بود؛ به‌عنوان مثال، در جمله «هذه ساعة فضة»، رفع «فضة»، به‌عنوان عطف بیان جایز است: «هذه ساعة فضة» (ساعة: خبر و مرفوع). یا آنکه در نقش حال یا تمییز قرار بگیرد: «هذه ساعة فضة». (ن. ک: حسن، ۱۱۱۹: ۱۹)

رضی استرآبادی در کتاب خود، «شرح الکافیة فی النحو»، در باب تمییز، این مطلب را اضافه می‌کند که: تخفیف و کوتاه کردن ترکیب‌های دارای تمییز، به وسیله رابطه اضافه، جایز و صحیح است؛ به‌عنوان مثال: «رطلٌ زیتاً» و «منوان سمناً» را می‌توان به صورت «رطلٌ زیتٍ» و «منوا سمنٍ» نوشت (الرضی، بی تا: ۲۱۹)؛ بنابراین، مضاف الیه، در ترکیب اضافی «رطلٌ زیتٍ» و «منوا سمنٍ» نیز قابل بازگشت به حالت تمییز است و می‌توان گفت: «رطلٌ زیتاً» و «منوان سمناً». همچنین جمله‌های «طاب زیدٌ نفساً» و «فجرنا الأرضَ عیوناً»، به صورت «طاب نفسٌ زیدٍ» و «فجرنا عیون الأرض» نیز نوشته می‌شود. در جمله «مالٌ زیدٌ أكثرُ مالٍ» نیز می‌توان مضاف الیه را به صورت گسسته آورد و جمله را این گونه نوشت: «زیدٌ أكثرُ الناسِ مالاً». (ن. ک: محیی‌الدین عبدالحمید، ۱۹۶۳: ۲۴۱)

انباری در کتاب «اسرار العربیة»، در این باره می‌گوید: «در اضافه‌ای که به معنای «من» باشد، جایز است که مضاف الیه را به‌عنوان وصف و صفتی برای مضاف قرار دهیم؛ به‌عنوان مثال، می‌توان به جای «ثوبٌ خَزٌّ»، جمله «ثوبٌ خَزٌّ» را آورد؛ یعنی «خز» را به‌عنوان صفت «ثوب»، رفع دهیم. یا جمله «هذه ساعة فضة» را به جای «هذه ساعة فضة» نوشت و «فضة» را به‌عنوان صفت «ساعة» در نظر گرفت. (ن. ک: الأنباری، ۱۹۹۵: ۲۸۰)

در باب بدل و حال می‌توان به نکات زیر اشاره کرد:

در جمله «أكلتُ الرغيفَ ثلثه» که «ثلث» بدل بعض از کل، یعنی «الرغيف»، است می‌توان بدل و مبدل منه را به صورت ترکیب اضافی «أكلتُ ثلثَ الرغيف» آورد.

همچنین، ترکیب اضافی بدل و مبدل منه در جمله «أعجبنى أخوك علمه» (که علم بدل ا شتمال از أخوک است)، «أعجبنى علمُ أخیک» بوده است؛ نیز در جمله «لبستُ خاتمی ذهباً» که «ذهباً»، حال از صاحبِ حال «خاتم» است، می‌توان حال و صاحبِ حال را به صورت ترکیب اضافی آورد و گفت: «لبستُ خاتمَ ذهب».

۲-۳-۲- گسست رابطه اضافی به معنای «ل» و «فی»

در اضافه به معنای «ل» که مراد از آن را ملکیت و اختصاص بیان کرده‌اند و همچنین در اضافه به معنای «فی» که مضاف الیه ظرف زمان یا مکان برای مضاف است، نیز قانون فک اضافه قابل اجرا است. در این دو نوع از اضافه معنوی، جهت گسست رابطه اضافه، حرف جر مربوط، ظاهر می‌گردد؛ مثلاً رابطه اضافه در جمله «يضع العربي يده في يد أخيه و يعاهده على النصر والتأييد والفداء»، پس از گسست، به صورت «يضع العربي يداً له في يدٍ لأخيه» آورده می‌شود؛ یعنی با آوردن لام مالکیت که در تقدیر بود، جمله از حالت اضافی خارج گردید.

جمله «يحرص كثير من الناس على رحلة الشتاء» نیز به صورت «يحرص كثير من الناس على رحلة في الشتاء» نوشته می‌شود. (ن.ک: حسن، ۱۱۱۹: ۲۰) در این مثال نیز با ظاهر کردن «فی»، مضاف الیه به ظرف، تغییر نقش داد.

گاهی مضاف الیه را پس از فک از مضاف، می‌توان به صورت نعت جامد آورد؛ مانند جمله‌های: «رجالٌ ثقةٌ» و «شهودٌ عدلٌ» که قابل گسست به صورت «رجالٌ ثقةٌ» و «شهودٌ عدلٌ» است.

از دیگر راه‌های فک اضافه در زبان عربی، خارج کردن صفت نسبی از حالت اصلی خود است. ابن عقیل در شرح الفیه ابن مالک، چنین می‌گوید: هنگامی که اضافه کردن چیزی به کشور یا قبیله یا مانند آن قصد شود، به آخر اسم آن کشور یا قبیله، «ياء مشدّد» ماقبل مکسوری

ملحق می‌گردد (ن.ک: ابن عقیل، ۱۳۸۴: ۴۵۰)؛ به این معنی که صفت نسبی، یکی از روش‌های اضافه کردن چیزی به چیز دیگر به شمار می‌آید؛ لذا، جهت انجام عمل فک اضافه در این مورد، آن را از حالت صفت نسبی بودن خارج می‌کنیم؛ به عنوان مثال، زمانی که گفته می‌شود «رجل بغدادی»، مقصود «رجل من بغداد» بوده است یا در «زیدی» که بعد از فک اضافه نوشته می‌شود «رجل من قبيلة زید». در توضیح بیشتر این مسئله می‌توان سخن انباری را اضافه کرد که می‌گوید: اگر کسی بگوید، چرا در صفت نسبی، یای مشدّد ماقبل مکسور به اسم اضافه می‌شود (مانند: زیدی، عمری، بغدادی)، باید گفته شود که این «یاء»، شابهت به باب اضافه دارد، چرا که صفت نسبی در معنای اضافه است و به همین دلیل است که نحوی‌های قدیمی، صفت نسبی را به صورت اضافه ترجمه می‌کنند. (ن.ک: الأنباری، ۱۹۹۵: ۳۶۹)

بنا بر آنچه گفته شد، جهت گسست رابطه اضافه به یکی از این صورت‌ها عمل می‌شود: در اضافه لفظی، جهت گسست رابطه میان مضاف و مضاف‌الیه، کافی است آنها را به حالت و نقش اولیه خود بازگردانیم ولی در اضافه معنوی، مضاف‌الیه می‌تواند یکی از نقش‌های بدل، عطف بیان، حال، تمیز، صفت یا ظرف را بپذیرد نیز در صورتی که رابطه اضافه از نوع صفت نسبی باشد، آن را از حالت صفت نسبی بودن خارج می‌کنیم.

۲-۴- رابطه اضافی در زبان فارسی

در کتاب‌های دستور زبان فارسی، تعاریف بسیاری از اضافه و حالت اضافی بیان شده است؛ از آن جمله تعریفی است که احمد شاملو بیان کرده است: «افزودن اسمی بر اسم دیگر، به گونه‌ای که آن دومین، معنای اولین را تمام کند و یا فایده‌ای و نیتی از آن برآید که بی این افزایش، میسر نباشد، اضافه گویند و آن حالت را حالت اضافی.» (شاملو، بی تا: ۱۰۵)

در تعریفی دیگر داریم:

«نقش اضافی، آن است که اسم در جمله‌ای مضاف‌الیه واقع شود و مضاف‌الیه، اسم یا کلمه‌جانشین اسم است که به دنبال آن، اسم مکسور دیگری می‌آید و آن اسم مکسور بدان نسبت داده می‌شود...»

آمدن اسم یا کلمه جانشین آن را به دنبال اسم مکسور، اضافه می‌نامند. کلمه اول را مضاف و کلمه دوم را مضاف‌الیه، و نقش مضاف‌الیه را نقش اضافی یا مضاف‌الیهی گویند.» (انوری، ۱۳۷۰: ۱۲۵)

۲-۴-۱- انواع اضافه در زبان فارسی

درباره انواع اضافه در زبان فارسی، میان دستورنویسان اتفاق نظر وجود ندارد و هر یک، از دیدگاه‌های مختلف، آن را تقسیم کرده‌اند. مهم‌ترین و جامع‌ترین نوع تقسیم‌بندی اضافه، تقسیم از لحاظ حقیقت و مجاز است و بر این اساس، اضافه به دو دسته تقسیم می‌شود: اضافه حقیقی و اضافه مجازی.

۲-۴-۱-۱- اضافه حقیقی

اضافه حقیقی، شامل انواع اضافه اختصاصی، اضافه بیانی (تبیینی)، اضافه اقترانی و اضافه توصیفی می‌شود. (ن.ک: معین، ۱۳۷۰: ۱۰۴-۱۰۸ و شریعت، ۱۳۴۵: ۱۶۶-۱۶۷) در ای‌جا برای هر کدام از انواع ذکر شده، توضیح مختصری ذکر می‌گردد:

_ اضافه اختصاصی: اختصاص و تعلق را می‌رساند. مانند: «کتاب احمد» و «در خانه». این نوع اضافه، خود به چند دسته تقسیم می‌گردد:

الف: اضافه تخصیصی: اضافه‌ای است که مضاف، مخصوص مضاف‌الیه باشد؛ مانند: «زین اسب» و «در خانه».

ب: اضافه ملکی (تملیکی): اضافه‌ای است که ملکیت و دارایی را برساند. در این نوع اضافه، غالباً مضاف‌الیه اسم، انسان است و می‌تواند مضاف را خریداری کند؛ مانند: «کتاب تقی» و «کیف پرویز».

پ: اضافه ظرفی: اضافه مظروف است به ظرف؛ مانند: «آب دریا»، «هوای صحرا» و «نماز بامداد».

ت: اضافه سببی: اضافه سبب است به مسبب یا برعکس. مانند: «تیغ انتقام» و «کشته غم».

ث: اضافه به ادنی ملابست: یعنی نسبت دادن چیزی به چیز دیگر با کم‌ترین مناسبت بین آنها.

مانند: «ایران ما». (ن.ک: معین، ۱۳۷۰: ۱۱۵-۱۱۶)

ج: اضافه بنوّت (ابنی): اضافه پسر است به پدر؛ مانند: «حسین منصور» و «سعد وقاص».
 چ: اضافه بیانی (تبیینی): در این نوع اضافه، مضاف الیه نوع یا جنس مضاف را بیان می‌کند؛ مانند: «ظرف مس» و «شب جمعه».

ح: اضافه تو صیفی: اضافه موصوف به صفت است و لذا از بحث مضاف و مضاف الیه خارج می‌گردد؛ مانند: «شمشیر تیز» و «مرد شجاع».

۲-۴-۱-۲- اضافه مجازی

اضافه مجازی نیز به دو نوع اضافه تشبیهی و اضافه استعاری تقسیم می‌شود. (ن.ک: معین، ۱۳۷۰: ۱۰۴-۱۰۸ و شریعت، ۱۳۴۵: ۱۶۶-۱۶۷)

الف: اضافه تشبیهی: اضافه‌ای است که در آن، معنای تشبیه نهفته باشد؛ مانند: «فراش باد» و «مهد زمین».

ب: اضافه استعاری: اضافه‌ای است که مضاف در غیر معنی حقیقی خود استعمال شده باشد. مانند: «روی سخن» و «دست روزگار».

شاملو دو نوع دیگر از اضافه را ذکر می‌کند و آن، اضافه تعریفی و اضافه ترجیحی است:

۲-۴-۱-۳- اضافه تعریفی و ترجیحی

اضافه تعریفی: نوعی از اضافه است که در آن، مضاف الیه، به ترکیب اضافی، مفهوم خاص یا معرفه می‌دهد و آن، هنگامی است که مضاف الیه، خود اسم خاص باشد؛ مانند: «باغ بهارستان»، «دیوان حافظ» و «اسب رستم». (ن.ک: شاملو، بی تا: ۱۳۲)

اضافه ترجیحی: در این نوع اضافه، مضاف و مضاف الیه، کلمه واحدی هستند. مضاف الیه را به صورت جمع می‌آورند و مضاف را بر هم‌جنسان خود برتری می‌دهند. مانند: «شاه شاهان» و «امیر امیران». (همان: ۱۳۳)

۲-۵- گسست رابطه اضافه در زبان فارسی

در زبان فارسی نیز مانند زبان عربی، قانون گسست رابطه میان مضاف و مضاف الیه، قابل اجرا و بلکه متداول است. محمد معین در این باره می‌گوید: «گاه اسمی را از صورت و حال اضافه خارج کنند و اضافه را مقطوع سازند؛ این عمل را فک اضافه نامند.» (معین، ۱۳۷۰: ۲۰۲)

برای گسست رابطه اضافه یا فک اضافه در زبان فارسی، به چند طریق می‌توان عمل کرد. در کتاب دستور زبان فارسی پنج استاد این گونه آمده‌است که: وقتی می‌خواهند اسمی را از صورت و حال اضافه خارج کنند و اضافه را مقطوع سازند، به سه طریق عمل می‌کنند:

الف: با انداختن کسره اضافه از آخر مضاف؛ مانند: «پدرزن، صاحب‌دل، سرمایه، سردهسته».

ب: با تقدیم مضاف الیه بر مضاف. مانند: گلاب، کارخانه، سیلاب.

ج: تغییر مضاف الیه از جای خود و ملحق کردن حرف «را» به آخر آن. مانند: «کرم و سخا را خداوند تویی» که در اصل به این طریق بوده‌است: «خداوند کرم و سخا تویی» یا مانند این مثال: یاد باد آن که سر کوی توام منزل بود دیده را روشنی از نور رخت حاصل بود

یعنی، روشنی دیده از نور رخت حاصل بود. (ن.ک: قریب و همکاران، ۱۳۷۱: ۵۳-۵۴)

خیام پور و فرشیدورد چنین آورده‌اند که علامت مضاف الیه، کسره‌ای است که به آخر مضاف ملحق می‌گردد ولی گاهی پس از مضاف الیه لفظ «را» آورده می‌شود و در این صورت، می‌توان مضاف الیه را بر مضاف، مقدم یا اینکه همان ترتیب اصلی، یعنی تقدم مضاف بر مضاف الیه را رعایت کرد (ن.ک: خیام‌پور، ۱۳۷۳: ۱۲۹ و فرشیدورد ۱۳۷۵: ۵۷)؛ مانند:

دیده را فایده آن است که دلبر بیند و نبیند چه بود فایده بینایی را

در مصراع اول، مضاف الیه بر مضاف مقدم شده‌است: «فایده دیده، آن است». در مصراع دوم، مضاف بر مضاف الیه مقدم شده، همراه با اضافه کردن حرف «را»: «فایده بینایی چه بود».

محمدجواد شریعت و انوری و گیوی در بحث گسست اضافی، معتقدند که گاهی کسره اضافه را از ترکیب اضافی حذف و آن را به اصطلاح فک می‌نمایند؛ در چنین حالتی، مضاف و

مضاف‌الیه در حکم یک کلمه مرکب است که آن را «اضافه موصولی» نام نهاده‌اند؛ مانند: «پدرزن و صاحب‌دل». گاهی نیز جای مضاف و مضاف‌الیه با یک‌دیگر عوض می‌شود که آن را «اضافه مقلوب» نامیده‌اند. قلب اضافه، یکی از راه‌های فک اضافه به شمار می‌آید؛ مانند: «گلاب و خوشحال» که به صورت ترکیب اضافی «آب گل و حال خوش» بوده‌اند. (ن.ک: شریعت، ۱۳۴۵: ۱۶۵-۱۶۶ و انوری، گیوی، ۱۳۷۰: ۱۶)

معین در بیان طرق فک اضافه، علاوه بر سه مورد ذکر شده، روش‌هایی را برشمرده که عبارتند از:

الف: گاهی کلمه «را» به‌عنوان جانشین کسره اضافه آورده شده و فک اضافه صورت می‌گیرد؛ مانند: «ر بوده نیوشندگان را شکیب»، یعنی «شکیب نیوشندگان را ر بوده» یا «کسان را نشد ناوک اندر حریر»، یعنی «ناوک آن کسان در حریر نرفت». (ن.ک: معین، ۱۳۷۰: ۲۰۳)

ب: تبدیل مضاف‌الیه به مفعول: در جمله‌ای که فعل متعدی یا یکی از مشتق‌های آن، به صورت مضاف به کار رود، جهت فک اضافه، پس از مضاف‌الیه، علامت مفعول صریح را می‌آورند و علامت اضافه (یعنی کسره) را حذف می‌کنند. مانند: «راه نماینده بندگان خویش را» که چنین بوده‌است: «راه نماینده بندگان خویش». (همان: ۲۰۵)

ج: جای‌گزین کردن «به» با «از» و تغییر محل: هر گاه در جمله‌ای، «به» بر سر مضاف آمده باشد، برای فک اضافه، مضاف و مضاف‌الیه را قلب می‌کنند و بر سر مضاف‌الیه «از» یا مخفف آن «ز» را می‌آورند؛ مانند: «ز پیکان زخم آتش اندر فروخت» که اصل آن «به زخم پیکان، آتش اندر فروخت» است. (همان: ۲۰۵-۲۰۶)

د: استعمال حروف اضافه: گاهی برای فک اضافه می‌توان کسره اضافه را حذف کرد و به جای آن، یکی از حروف اضافه را که متناسب با فعل جمله باشد، آورد؛ مانند: «از، با، بر، در، اندر و...»؛ به‌عنوان مثال، به جای «برکشیدن پیراهنِ ملکِ گروهی و پوشانیدنِ گروهِ دیگر» می‌توان گفت: «برکشیدنِ پیراهنِ ملک از گروهی و پوشانیدن بر گروه دیگر». (همان: ۲۰۶)

ز: مسندالیه کردن مضاف‌الیه با استعمال ضمیر: اگر ترکیب اضافی، مسندالیه واقع شود، برای فک اضافه، مضاف‌الیه را مسندالیه قرار می‌دهند و مضاف را همراه با ضمیر، راجع به مضاف‌الیه به کار می‌برند؛ به‌عنوان مثال، در جمله «مجازاتِ سرپیچی از امپراطور مرگ است» که ترکیب اضافی «مجازاتِ سرپیچی» مسندالیه است، می‌توان با گسست رابطه اضافی، گفت: «سرپیچی از امپراطور، مجازاتش مرگ است» یا به جای «برگ‌های گلِ سرخ، لطیف است» بگوییم: «گلِ سرخ، برگ‌هایش لطیف است». (همان: ۲۰۶-۲۰۷)

۵: جانشین کردن حروف و ادوات به جای کسره اضافه؛ به‌عنوان مثال، به جای جمله «کتابِ احمد، پاره شد»، می‌توان نوشت: «کتابی که از آن احمد است، پاره شد» یا به جای «برسانِ بندگی دختر رز»، نوشت: «برسانِ بندگی به دختر رز». در دو ترکیب اضافی «کتابِ احمد» و «بندگی دختر»، جهت گسست رابطه اضافه، کسره اضافه برداشته می‌شود و پس از آن، ساختار جمله تغییر می‌کند. (همان: ۲۰۷)

و: فک اضافه در اضافه قیدی: در این نوع اضافه، قید را در نقش مضاف و کلمه مضاف را در مکان مضاف‌الیه آن قید، قرار می‌دهیم، و پس از آن، فعل را ذکر می‌کنیم؛ بنابراین، جمله «علم و حکمت ابن سینا، در سن شانزده سالگی به کمال رسید» را به صورت «ابن سینا در سن شانزده سالگی به کمال علم و حکمت رسید» می‌نویسیم. (همان: ۱۸۲-۱۸۳)

بنابراین، در زبان فارسی نیز گسست رابطه اضافی در انواع آن، یعنی در اضافه حقیقی، مجازی، تعریفی و ترجیحی قابل اجرا است.

۲-۶- دلایل گسست رابطه اضافی در زبان عربی و فارسی

در بحث‌های گذشته، ذکر شد که قانون گسست و فک اضافه در هر دو زبان عربی و فارسی، شناخته شده و بسیار مورد استفاده است. با وجود این، روش‌های انجام آن در هر زبان با دیگری متفاوت است (به جز آنچه که در اضافه لفظی صورت می‌گیرد؛ یعنی تبدیل مضاف‌الیه به مفعول؛ نظیر آنچه در زبان فارسی وجود دارد).

فک اضافه در زبان عربی می‌تواند به چند دلیل انجام گیرد:

- ضرورت شعری: به این صورت که گاهی برای حفظ وزن یا قافیه بیت، مضاف از مضاف الیه جدا می‌گردد:

إِنَّمَا الدُّنْيَا كَبَيْتٍ نَسَجَهُ مِنْ عَنكَبُوتٍ^۱
(الهاسمی، ۱۴۲۰: ۲۲۸)

که اصل آن این گونه بوده است: «إِنَّمَا الدُّنْيَا كَنَسَجِ بَيْتِ عَنكَبُوتٍ». در این بیت، دو مورد فک اضافه می‌توان ذکر کرد؛ یکی میان «نسج» و «بیت» که پس از گسست، جمله «نسجه من عنكبوت»، به عنوان صفت بیت ذکر شده است و دیگری میان «بیت» و «عنكبوت» که با ظاهر کردن حرف جر «من»، از حالت اضافه خارج شده است.

عزماؤه مثل النجوم ثواقباً لو لم یکن للثاقبات أفولاً^۲
(ابوتمام، ۱۳۲۲، ج ۲: ۳۱۹)

اصل جمله چنین بوده است: «عزماؤه مثل ثواقب النجوم». در بیت، مضاف از مضاف الیه جدا شده و در نقش حال آمده است.

أنت مثل الورد لونا ونسیماً وبلالاً^۳
(ابن الرومی، ۱۹۹۹، ج ۵: ۱۸۶)

یعنی «لونک و نسیمک و بلا لک مثل الورد»، مضاف پس از فک اضافه، در نقش تمیز ظاهر شده است.

- تأکید: گاهی فک اضافه برای تأکید بر نکره بودن مضاف می‌آید؛ مانند: «هو صدیق لی» که در اصل «هو صدیقی» بوده است. در برخی از موارد نیز مضاف را از مضاف الیه جدا می‌کنیم و با تقدم مضاف الیه، قصد تأکید بر آن را داریم؛ مانند: «لی صدیق» که اصل آن «هو صدیقی» بوده است. در برخی از موارد، تأکید بر مضاف الیه قصد می‌شود اما بدون تقدم آن بلکه با ظاهر کردن حرف جر مربوط انجام می‌پذیرد؛ مانند: «هذا ثوب من خز» به جای «هذا ثوب خز».

در باب علل فک اضافه در زبان فارسی می توان به موارد زیر اشاره کرد:

- ضرورت شعری (ن.ک: معین، ۱۳۷۰: ۳۸):

یاد باد آن که سر کوی توام منزل بود دیده را روشنی از نور رخت حاصل بود
یعنی «روشنی دیده از نور رخت حاصل بود».

- در برخی موارد، به دلیل غلبه کاربرد، کسره اضافه حذف می شود. مانند: «گلنار، پدرزن و خواهر شوهر». (همان: ۵۶)

- فک اضافه جهت راحت تر شدن و یا شیواتر شدن ترکیب یا جمله، به کار می رود.

- گاه نیز فک اضافه را در نثرهای قدیمی و یا نثرهای دارای اسلوب قدیمی مشاهده می کنیم، در صورتی که در زمان حاضر و در نثرهای جدید، رواج ندارد؛ مانند: «هر که را طبع در نظم شعر راسخ شد...»، یعنی «طبع هر که در نظم شعر راسخ شد» یا در جمله «راه نماینده بندگان خویش را به دانش های گوناگون»، که حالت رایج و امروزی آن جمله «راه نماینده بندگان خویش به دانش های گوناگون» است.

۳- نتیجه گیری

از آنجا که ادبیات هر سرزمینی، در کمترین حالت، از سایر سرزمین ها و حداقل از یک ملت دیگر متأثر است، بررسی و تبیین میزان، نوع و کیفیت تأثیرپذیری از ادبیات سایر ملل و همچنین تأثیرگذاری بر آنها، اهمیت ویژه ای می یابد. این نوع پژوهش ها، به خصوص بین زبان عربی و فارسی که در بسیاری موارد با هم اشتراک دارند، مورد استقبال و استفاده اهل هر دو زبان بوده است.

از دیگر سو، مبحث اضافه و فک آن، یکی از پرکاربردترین مباحث دستوری دو زبان است که در بررسی تطبیقی آن می توان به مهم ترین وجوه اشتراک و افتراق آن، چنین اشاره نمود:
الف: موارد اشتراک:

۱- از میان شیوه‌های فک اضافه، تنها یک مورد اشتراک بین دو زبان وجود دارد و آن، تبدیل مضاف‌الیه به مفعول است که در اضافه لفظی صورت می‌گیرد؛ نظیر آنچه در زبان فارسی وجود دارد.

۲- ضرورت شعری (یعنی ضرورت حفظ وزن یا قافیه)، یکی از دلایل فک اضافه است که در هر دو زبان عربی و فارسی مشترک است.

ب: موارد افتراق:

۱- شیوه‌های فک اضافه در دو زبان عربی و فارسی با یک‌دیگر متفاوت است (به جز یک مورد اشتراک ذکر شده در بالا).

۲- شیوه‌ها و علت‌های فک اضافه در هر کدام از زبان‌ها، متأثر از دیگری نبوده‌است.

۳- از جمله هدف‌های فک اضافه در زبان عربی، تأکید است (تأکید مضاف و یا مضاف‌الیه) که در زبان فارسی کاربرد ندارد.

۴- در ادبیات فارسی، در برخی از موارد، به دلیل غلبه کاربرد عبارت، کسره اضافی حذف می‌شود و فک اضافه صورت می‌گیرد ولی در ادبیات عربی، به سبب نبود این کسره، چنین دلیلی نیز وجود ندارد.

۵- فارسی‌زبانان، در مواردی، فک اضافه را جهت راحت‌تر شدن و یا شیواتر شدن سخن به کار برده‌اند.

۶- فک اضافه در زبان فارسی، به صورت مکرر و بسیار در نثرهای قدیمی کاربرد داشته‌است. این امر به دلیل اسلوب خاص نگارشی آن زمان بوده که در نثرهای جدید، رواج خود را از دست داده‌است. در صورتی که این موضوع در زبان عربی، مورد نظر نبوده‌است.

یادداشت‌ها:

۱- ترجمه: دنیا همانند خانه‌ای است که تار و پودش از تارهای عنکبوت است.

۲- ترجمه: تصمیمات و اراده او، همانند نور درخشان ستارگان در شب، نافذ است، اگر که این ستارگان غروبی نداشته باشند.

۳- ترجمه: رنگ و بو، و تر و تازگی تو همانند گل سرخ است.

فهرست منابع

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- ابن الرومی، أبو الحسن علی بن العباس بن جریج. (۱۹۹۱). **الدیوان**. شرح و تحقیق: عبد الأمير علی مهنا. الطبعة الثانية. بیروت: منشورات دار مكتبة الهلال.
- ۳- ابن عقیل، بهاءالدين عبدالله. (۱۳۸۴). **شرح ابن عقیل**. الطبعة الثالثة. طهران: استقلال.
- ۴- ابن هشام الأندلسی، جمالالدين أبو محمد. (بی تا). **شرح التصريح علی التوضیح**. قاهرة: دار إحياء الكتب العربية.
- ۵- _____ . (بی تا). **شرح شذور الذهب فی معرفة کلام العرب**. بی جا.
- ۶- أبو تمام، حبيب بن أوس الطائي. (۱۳۲۲). **دیوان الحماسة**. (مختصر من شرح العلامة التبریزی، محمد عبد القادر سعيد الراجعی). القاهرة: مطبعة التوفيق.
- ۷- الأنباری، أبو البركات. (۱۹۹۵). **کتاب اسرار العربية**. تحقیق: فخر صالح قدارة، بیروت: دارالجيل.
- ۸- انوری، حسن و احمدی گیوی، حسن. (۱۳۷۰). **دستور زبان فارسی**. چاپ پنجم. تهران: فاطمی.
- ۹- الجامی، نورالدين عبدالرحمن. (۱۹۸۳). الفوائد الاضائية (شرح کافیة ابن الحاجب). دراسة و تحقیق: أسامة طه الرفاعي. الجمهورية العراقية: مطبعة الأوقاف والشؤون الدينية.
- ۱۰- حسن، عباس. (۱۱۱۹). **النحو الوافی**. الطبعة الرابعة. القاهرة: دارالمعارف بمصر.
- ۱۱- خیام پور، عبدالرسول. (۱۳۷۳). **دستور زبان فارسی**. چاپ نهم. تهران: کتاب فروشی تهران.
- ۱۲- الرضى الأسترآبادی، محمد بن حسن. (۱۹۷۸). **شرح الرضى علی الكافية**. تصحيح و تعليق: يوسف حسن عمر. طهران: مؤسسة الصادق للطباعة والنشر.

- ١٣- _____ . (بى تا). **شرح الكافية فى علم النحو**. طهران: منشورات المكتبة الرضوية لإحياء الآثار الجعفرية.
- ١٤- شاملو، احمد. (بى تا). **دستور زبان فارسي**. تهران: اشراقى.
- ١٥- شريعت، محمدجواد. (١٣٤٥). **دستور زبان فارسي**. اصفهان: بنگاه مطبوعاتى مشعل اصفهان.
- ١٦- عبدالحميد، محمد محيى الدين. (١٩٦٣). **شرح قطر الندى وبل الصدى**. الطبعة الحادية عشرة. مصر.
- ١٧- فرشيدورد، خسرو. (١٣٧٥). **گفتارهايى درباره دستور زبان فارسي**. تهران: اميركبير.
- ١٨- قريب، عبدالعظيم و همكاران. (١٣٧١). **د ستور زبان فارسي پنج استاد**. چاپ سوم. تهران: اشراقى.
- ١٩- مصطفى، ابراهيم وآخرون. (١٤٢٦). **المعجم الوسيط**. طهران: مؤسسه الصادق للطباعة والنشر.
- ٢٠- معين، محمد. (١٣٧٠). **اضافه**. چاپ پنجم. تهران: اميركبير.
- ٢١- الهاشمى، احمد. (١٤٢٠). **جواهر البلاغة فى المعانى والبيان والبديع**. قم: انتشارات ذوى القربى.